بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 12/08/94

جلسه 1207

بحث راجع به فرمایشاتی بود که مرحوم آقای خوئی مطرح کردند فرمودند لاضرر در مواردی که دلیل مستقل بر استحباب عمل ضرری نباشد وقتی حاکم شد بر خطاب وجوب دیگر نمی شود اثبات مشروعیت کرد برای آن فعل ضرری، ولی از نظر فقهی ایشان ملتزم شدند که در وضوء و غسل ما دلیل مستقل داریم بر استحباب آن، به شرط اینکه وضوء و غسل مستلزم ضرر محرم بر نفس نباشند، اگر مستلزم ضرر محرم بر نفس نبودند بلکه مستلزم ضرر غیر محرم بودند لاضرر ولو وجوب وضوء و غسل ضرری را بر می دارد اما خطاب استحبابی آن محکّم هست، اما در سائر عبادات ضرریه چون ما خطاب مستقلی دال بر استحباب نداریم بعد از حکومت لاضرر بر عبادات ضرریه مشروعیت آن هم قابل اثبات نخواهد بود.

 **اقول:** این فرمایشات مناقشاتی دارد که عرض می کنیم:

**مناقشه اول:** گفته می شود که لاضرر چون نفی الزام و وجوب می کند نه نفی جامع طلب، برای اینکه آن حکمی که عرفا منشأ ضرر هست الزام و وجوب است، و الا اصل طلب که مقرون باشد به ترخیص در ترک، این عرفا حکمی که ینشأ منه الضرر نیست، خود شما با آزادی کامل انتخاب کردید که این فعل ضرری را انجام بدهید و الا بر شما واجب نبود، پس لاضرر مفادش این هست که لایجب الوضوء الضرری، لایجب الحج الضرری، لایجب القیام الضرری فی الصلاة و هکذا، وقتی که خطاب حاکم ما لسانش نفی وجوب هست جمع عرفیش با آن خطاب امر این است که خطاب امر را حمل بر استحباب بکنیم، مثل اکرم العالم با لایجب اکرام العالم الفاسق، مقتضای جمع عرفی این هست که ما در مورد عالم فاسق بگوئیم وجوب ندارد اکرام او، اما جامع طلب در مورد اکرام عالم فاسق هم هست.

بله بنابر نظر صاحب کفایه که معتقد هست صیغه امر وضع شده بر وجوب و مدلول صیغه امر یک مدلول و معنای بسیط هست که عبارت است از وجوب، اگر بخواهیم این خطاب اکرم العالم را در مورد عالم عادل حمل بر وجوب کنیم و در مورد عالم فاسق حمل بر اصل طلب بکنیم می شود استعمال لفظ در معنیین، ولی مرحوم آقای خوئی که این مسلک را قائل نیست، این مسلک صاحب کفایه نه مورد قبول آقای خوئی است و نه مسلک تامی هست، در مقابل مسلک صاحب کفایه سه مسلک دیگر وجود دارد:

یکی اینکه بگوئیم دلالت صیغه امر بر وجوب به دلالت اطلاقیه است، یعنی صیغه امر وضع شده برای اصل طلب مقدمات حکمت اگر مقیدی نبود اقتضاء می کند که این طلب ترخیص در ترک نداشته باشد، می شود تعدد دالّ و مدلول، دال بر اصل طلب خطاب امر هست و دال بر عدم ترخیص در ترک مقدمات حکمت هست، در مورد عالم فاسق مقید منفصل آمد گفت شما ترخیص در ترک دارید لایجب اکرام العالم الفاسق، اما خطاب امر چرا دلالتش بر اصل طلب مخدوش بشود در مورد عالم فاسق؟

در بحث لاضرر هم همین است، خطاب توضئوا للصلاة دو حصه دارد: یکی حصه غیر ضرریه، که مقدمات حکمت می گوید که آن حصه غیر ضرریه واجب است، و یک حصه ضرریه داریم که وضوءی است که مستلزم ضرر هست خوب مقید منفصل که لاضرر هست گفت لایجب الوضوء الضرری، اما اصل خطاب امر به وضوء چرا اقتضاء نکند استحباب این وضوء ضرری را طبق این مسلک؟ ولذا مرحوم آقای صدر در بحوث فقه ملتزم شده که لاضرر وجوب را بر می دارد از خطابات اولیه، اما اصل طلب و رجحان فعل مدلول خطاب امر هست و وجهی ندارد که از این مدلول خطاب امر که اصل طلب هست در موارد ضرر و یا حرج رفع ید بکنیم.

مسلک دیگر مسلک خود آقای خوئی هست که می فرماید اصلا وجوب مجعول شارع نیست، خطاب امر دال بر اصل طلب هست، حالا ایشان تحلیل می کند می گوید مدلول صیغه امر اعتبار فعل است بر ذمه مکلف، توضئوا للصلاة اعتبار می کند وضوء را در ذمه مکلفین، آنوقت اگر ترخیص در ترک واصل نشود به مکلفین عقل حکم می کند به لزوم امتثال، این می شود حکم عقل به وجوب، و اگر ترخیص در ترک واصل بشود به مکلفین عقل حکم نمی کند به وجوب امتثال، و الا وجوب مجعول شارع نیست.

طبق این مسلک آقای خوئی مطلب اوضح است، چون اصلا لاضرر با مجعول شارع مشکل ندارد، مجعول شارع اعتبار وضوء است در ذمه مکلف، لاضرر می گوید که ما وجوب نداریم چون وجوب منشأ ضرر است، وجوب که نداریم با اینکه وجوب حکم عقل است باید موضوع و منشأ انتزاع حکم عقل را شارع از بین ببرد تا بگوید ما وجوب نداریم، از بین بردن موضوع و منشأ انتزاع حکم عقل به این است که ترخیص در ترک بدهد، لاضرر می گوید ما در موارد ضرر وجوب نداریم همان وجوبی که به حکم عقل است، موضوع وجوب مرکب است از دو جزء: یک اعتبار فعل بر ذمه مکلف که گاهی از او تعبیر می کنند به طلب فعل، دوم عدم ترخیص در ترک، این منشأ انتزاع و موضوع حکم عقل به وجوب می شود، لاضرر در حقیقت می گوید این موضوع مرکب برای وجوب نیست، قدر متیقن این است که آن عدم الترخیص در ترک یا به تعبیر دیگر منع من الترک او منتفی باشد، چون او قدر متیقن است دیگر.

{سوال: شما وقتی می گوئید لاضرر، علت اینکه فقط حکم الزامی را نفی می کنید این است که می گوئید حکم الزامی منشأ ضرر هست، اعتبار الفعل علی الذمه که کافی نیست برای اینکه وجوب را محقق کند، باید منضم بشود به عدم الترخیص فی الترک، و لاضرر دارد خبر می دهد که ما حکم ضرری نداریم، یعنی ما اعتبار فعل در ذمه و عدم الترخیص فی الترک این مرکب و مجموع را در موارد ضرر نداریم، خوب انتفاء مرکب به انتفاء احد اجزائه هست، و قدر متیقن این است که این جزء اخیر یعنی عدم الترخیص فی الترک منتفی است یعنی ما در وضوء ضرری ترخیص فی الترک داریم}.

{سؤال: لاضرر نفی آن چیزی می کند که منشأ ضرر است، منشأ ضرر مرکب و مجموع این دو شئ است طلب الفعل و عدم الترخیص فی الترک، می گوید این مجموع من حیث المجموع و این مرکب منتفی است، چون اگر این مرکب و این مجموع باشد انتزاع می شود از آن حکم عقل به وجوب و این موجب ضرر هست بر مکلفین، یکفی در انتفاء مرکب انتفاء احد اجزائه، و قدر متیقن این است که ما در اینجا ترخیص در ترک داریم، این دیگر قدر متیقن است، اما اینکه اعتبار الفعل علی الذمه مثل اعتبار الوضوء علی الذمه در موارد ضرر یا به تعبیر دیگر طلب الوضوء در موارد ضرر ما نداریم نه این را نمی شود از لاضرر استفاده کرد، آنوقت خطاب توضئوا للصلاة دارد اثبات می کند که ما همه جا اعتبار وضوء در ذمه و طلب وضوء از مکلف داریم حتی در موارد وضوء ضرری}.

{حالا فرض این است که مبنای آقای خوئی این است که وجوب حکم عقل است، موضوع حکم عقل عبارت است از مرکب از دو چیز، یکی طلب الفعل که عرض کردم ایشان تحلیل که می کند طلب الفعل را می گوید أی اعتبار الفعل علی ذمة المکلف، دوم عدم الترخیص فی الترک، شما بالاخره وقتی می گوئید لاضرر دارید نفی می کنید این موضوع مرکب را برای وجوب}.

{سؤال: اعتبار الفعل علی الذمه که در مستحبات هم هست، اگر شارع از اول می آمد می گفت ما اعتبار کرده ایم غسل جمعه را بر ذمه شما ولی ترخیص در ترک هم داده ایم، این حکم که ضرری نیست به اعتراف خود آقای خوئی، پس اعتبار الفعل علی الذمه ای که مقترن هست به عدم ترخیص در ترک این منشأ ضرر است، نفی حصه ای از اعتبار الفعل علی الذمه یعنی آن حصه مقرونه به عدم الترخیص او منشأ ضرر است و شما با لاضرر این حصه مقترنه را نفی می کنید، نفی می کنید حصه ای از اعتبار الفعل علی الذمه را که مقترن است به عدم الترخیص فی الترک که به این خاطر منشأ ضرر می شد، نفی حصه مقترنه از اعتبار الفعل علی الذمه آن حصه ای از این اعتبار که مقترن است با عدم الترخیص این مساوق با نفی طبیعی اعتبار الفعل علی الذمه نیست، نفی رجل فی الدار که به معنای نفی انسان فی الدار نیست، شما یک حصه ای از اعتبار فعل علی الذمه که مقرون است به عدم ترخیص در ترک و به این خاطر منشأ ضرر شده او را نفی می کنید، و الا اگر مقرون نبود به عدم ترخیص بلکه مقرون بود به ترخیص او که منشأ ضرر نبود، شما که می گوئید لاضرر دارید یک حصه ای از اعتبار الفعل علی الذمه را نفی می کنید آن حصه ای که مقترن است به عدم الترخیص، نفی این حصه که به معنای نفی طبیعت اعتبار الفعل علی الذمه نیست، چون این طبیعت اعتبار الفعل علی الذمه منشأ ضرر نیست، و خطاب امر اثبات می کند به مدلول استعمالیش طبیعت اعتبار الفعل علی الذمه را، و ما از لاضرر قدر متیقن این بود که ترخیص در ترک وضوء ضرری را فهمیدیم، این را ضمیمه می کنیم به اثبات اعتبار وضوء در ذمه نتیجه اش می شود استحباب}.

طبق مبنای آقای خوئی اصلا لاضرر با مدلول استعمالی توضئوا للصلاة اصطکاکی ندارد، وقتی اصطکاک نداشت چرا بخواهد او را تخصیص بزند، با حصه ای از این اعتبار الفعل علی الذمه اصطکاک دارد که آن حصه مقترنه به عدم الترخیص فی الترک است، خوب نفی حصه که مساوق با نفی طبیعت اعتبار الفعل علی الذمه نیست.

مسلک دیگر مسلک امام و برخی اعلام معاصرین است: می گویند خطاب امر ظهور ندارد در وجوب، بلکه حجت عقلائیه است بر وجوب، طبق این مسلک وجوب ثبوتا مجعول شارع است بر خلاف مسلک مرحوم آقای خوئی که می گفت وجوب اصلا حکم عقل است، طبق این مسلک امام وجوب مجعول است توسط شارع ثبوتا ولی خطاب امر ظهور ندارد در طلب وجوبی، صرفا عقلاء حفظا لنظام المولویة و العبودیة احتجاج می کنند در موارد خطاب امر و عبد را معذور نمی دانند در ترک امتثال.

طبق این مسلک هم لاضرر با ظهور خطاب امر اصطکاکی ندارد، این خطاب امر موضوع بود برای حجیت عقلائیه، ولی در مورد وضوء ضرری ترخیص در ترک واصل شد به مکلف، نسبت به وضوء ضرری دیگر حجیت عقلائیه از کار می افتد و حجت عقلائیه بر وجوب دیگر نیست، اما اصل مدلول خطاب امر که ذات طلب و جامع طلب هست چرا در مورد وضوء ضرری ساقط بشود؟

این اولین اشکالی است که به آقای خوئی می شود که می گویند شما در اکرم العالم با لایجب اکرام العالم الفاسق آیا عرفی است بیائید بگوئید که اصلا اکرام عالم فاسق استحباب هم ندارد؟ این عرفی نیست، خوب خطاب مخصص گفت لایجب، اما نگفت لایستحب، خوب خطاب اکرم العالم نسبت به عالم عادل اثبات طلب کرد و نسبت به عالم فاسق هم اثبات طلب کرد، ولی نسبت به عالم فاسق ترخیص در ترک واصل شد عملا شد استحباب و نسبت به عالم عادل ترخیص در ترک واصل نشد عملا شد وجوب.

 **اقول:** این ایراد اول که عرض کردم آقای صدر هم که در جلد چهارم بحوث فقه این ایراد را به ایشان گرفته است تنها یک جواب دارد که ما این جواب را بعید نمی دانیم، و آن این است که اگر لسان لاضرر مثل لسان لایجب اکرام العالم الفاسق بود بله ایراد اول وارد بود، اما به نظر می رسد که لاضرر چون حاکم است مفادش شبیه این است که مولا بگوید اکرم العالم بعد بیاید با خطاب حاکم بگوید لم اجعل ذلک الحکم الوجوبیِّ للاکرام بالنسبة الی العالم الفاسق، این حاکم است، این مفروغ عنه گرفته که یک حکم وجوبی هست نسبت به اکرام می گوید آن حکم وجوبی اکرام را در مورد عالم فاسق جعل نکردم، وقتی پذیرفتید که لاضرر حاکم است بر خطابات اولیه الزامیه کانه گفته لم اجعل تلک الاحکام الالزامیه فی موارد الضرر، مفروغ عنه گرفته است که یک سری احکام الزامیه است می گوید اینها را در مورد ضرر جعل نکردم، فرق است بین اینکه مولا بگوید اکرم العالم بعد بگوید لایجب العالم الفاسق این حاکم نیست مخصص است، اینجا ما قبول داریم که استحباب اکرام عالم فاسق را باید اثبات کرد، اما اگر بگوید لم اجعل ذلک الحکم الوجوبی للاکرام فی حق العالم الفاسق خوب این مفروغ عنه است که مفاد خطاب اکرم العالم حکم وجوبی است (نه مطلق طلب ظ) می گوید او را در مورد عالم فاسق جعل نکردم، رفع القلم عن الصبی و لاحرج و لاضرر اینها ممکن هست و بعید نیست که بگوئیم لسانش لسان نظارت به آن احکام الزامیه ای است که در شریعت است، می گوید آن احکام الزامیه را از صبی رفع کردیم و در موارد حرج رفع کردیم و در موارد ضرر رفع کردیم، مفروغ عنه گرفته که یک سری احکام الزامیه ای در شریعت هست دلیل حاکم می خواهد بگوید که این احکام الزامیه در مورد ضرر رفع شده، اگر این جواب ما تمام بشود خوب این ایراد اول دفع می شود، و الا ایراد اول محکّم هست کما اینکه عرض کردم در بحوث عروه جلد 4 ص29 مرحوم آقای صدر این ایراد اول را مطرح کرده است.

{لایجب اکرام العالم الفاسق و اکرم العالم رابطه اینها این است که لایجب اکرام العالم الفاسق فقط نفی وصف می کند، نفی وصف وجوبی می کند اما نفی ذات موصوف نمی کند، ذات موصوف اصل طلب هست، اما اگر بیاید بگوید لم نجعل ذلک الحکم الوجوبی للاکرام بالنسبة الی العالم الفاسق نفی موصوف به وصف وجوب می کند نه صرفا نفی حد و نفی وصف، نفی موصوف به این وصف وجوب کردن این ظاهرش این است که آن خطاب توضأ للصلاة شامل مورد ضرر نمی شود، خوب آن خطاب که شامل نشد خطاب دیگر هم که نداریم پس چطور اثبات کنیم رجحان وضوء ضرری را؟}.

{سؤال: وجوب مجعول شرعی نیست به نظر آقای خوئی، البته یک نکته عرض کنم من احتمال می دهم که آقای خوئی در موارد صیغه امر و خطاب امر این را بگوید، ولی عبارت ایشان این است که وجوب مجعول شارع نیست، بعید می دانم اطلاق کلام ایشان مراد باشد حتی در جائی که خود شارع اعتبار می کند که لابد ان تفعل کذا، ولی حالا عبارت ایشان این است که وجوب مجعول شارع نیست و مسلم در صیغه امر همین نظر را قائل است، اما بحث در این است که لاضرر حکمی را که منشأ وجوب باشد رفع می کند، اما حکمی را که منشأ وجوب نیست که رفع نمی کند، حصه ای از اعتبار الفعل علی الذمه که منشأ وجوب عقلی است کدام حصه است؟ آن حصه مقترنه به عدم ترخیص در ترک است، آن حصه را نفی می کند، نفی حصه که به معنای نفی طبیعت اعتبار الفعل علی الذمه نیست}.

پس اگر لاضرر لسانش این باشد که لم نجعل تلک الاحکام التی کانت منشأً لالزام العقل فی حال الضرر (که اینجور می شود طبق مسلک آقای خوئی) این لسان لسان حکومت است، می گوید آن احکامی که الزامیه است ولو الزام عقلی آن احکام را ما در مورد ضرر جعل نکردیم، اینجا دیگر نمی شود که ما بیائیم بگوئیم که خوب حکم غیر لزومی جعل کرده، چون این اصلا ناظر است به آن احکام الزامیه فی حدنفسها، آن احکامی که الزامی است فی حد نفسها که یکی از آنها وضوء در نماز است می گوید آن احکام را در مورد ضرر جعل نکردیم، اما یک حکمی که از آن خطاب استفاده نمی شد چون خطاب توضأ للصلاة بالاخره منشأ انتزاع وجوب بود ولو وجوب حکم عقل باشد، شارع می گوید آن احکامی که منشأ انتزاع وجوب بود را ما در مورد ضرر جعل نکردیم، این فرق می کند با اینکه بگوید لایجب الوضوء الضرری، اگر می گفت لایجب الوضوء الضرری انصافا اشکال وارد بود که خوب توضأ للصلاة و لا یجب الوضوء الضرری چرا حمل بر استحباب نکنیم آن امر به وضوء را در موارد وضوء ضرری، می شد مثل اکرم العالم و لایجب اکرام العالم الفاسق، که فقط نفی وصف وجوبی می کرد نه نفی ذات موصوف که اصل طلب هست، اما ما نحن فیه مثل این می ماند که مولا بگوید اکرم العالم بعد بگوید لم نجعل تلک الاحکام الالزامیه فی مورد العالم الفاسق، دیگر اینجا نمی شود بگوئیم اکرام عالم فاسق مستحب است، چون ظاهر این خطاب این است که آن احکامی که غفی حد نفسها منشأ انتزاع وجوب بود یا ظهور در وجوب داشت آن احکامی که فی حد نفسها اینطور بود آن احکام منصرف است از موارد ضرر و شامل موارد ضرر نمی شود، نفی موصوف به وصف وجوب می کند نه صرفا نفی وصف و وصف حد، نفی موصوف به این وصف وجوب کردن این ظاهرش این است که آن خطاب توضأ للصلاة شامل مورد ضرر نمی شود، خوب آن خطاب شامل نشد و خطاب دیگر هم که نداریم پس چطور اثبات کنیم رجحان وضوء ضرری را؟

**مناقشه دوم:** قبلا اشاره کردیم گفتیم لاضرر درست است که نفی وجوب فعل ضرری می کند، ولی جناب آقای خوئی ما نیاز نداریم دلیل داشته باشیم بر مشروعیت در این فعل ضرری، شک در مشروعیت آن هم که داشتیم برائت جاری می کنیم از وجوب اعاده و قضاء، قیامِ در نماز ضرری است لاضرر وجوب قیام در نماز را بر می دارد، اصلا نیازی نیست ما اثبات کنیم که قیام در نماز مشروع هست، شک هم که بکنیم برائت جاری می کنیم از وجوب اعاده نماز اگر نماز ایستاده بخوانیم، و ان شئت قلت برائت جاری می کنیم از وجوب تعیینی نماز نشسته خواندن، البته این در صورتی است که دلیلمان لاضرر باشد، اما اگر دلیلمان روایات باشد که می گوید المریض یصلی جالسا یا اذا قوی فلیقم آن بحث دیگری است، فعلا بحث ما در دلیل لاضرر است، دلیل های دیگر باید ظهورش را ببینیم که آیا ظهورش در عزیمت است یا رخصت، اگر ظهورش در عزیمت بود مثلا اگر المریض یصلی جالسا به نحو عزیمت باشد خوب معلوم است که نماز ایستاده باطل می شود.

ولذا این نکته را عرض کنم که ما در مورد وضوء ضرری تفصیل می دهیم بین ضرر مالی بنا براینکه لاضرر ضرر مالی را در وضوء و مانند آن می گیرد، آنجا ما معتقدیم که لاضرر وجوب این وضوء را بر می دارد، و لکن هم بیان آقای خوئی را قبول داریم که استحباب وضوء خطاب مستقلی دارد و او کافی است، و هم اگر این بیان هم نبود برائت از وجوب تعیینی تیمم جاری می کردیم بلامعارض، نتیجه اش می شد تخییر بین وضوء و تیمم، اما در رابطه با وضوءی که مستلزم ضرر بدنی است ما معتقدیم که خود آیه "و ان کنتم مرضی او علی سفر فلم تجدوا ماءا فتیمموا" ظهور دارد در اینکه مریض یعنی کسی که وضوء برای او ضرر بدنی دارد متعین است تیمم کند.

اینکه مرحوم آقای خوئی تبعا لاستاذه النائینی می گوید فلم تجدوا ماءا که بعد از و ان کنتم مرضی أو علی سفر آمده قرینه می شود بر اینکه راجع به مریض که می گویند مریض اگر آب نداشت تیمم کند خوب مریض که آب دارد قرینه می شود که مراد این است که مریضی که قادر نیست بر وضوء، مریض آب ندارد یعنی قادر نیست بر وضوء، و این مختص مریضی است که وضوء برای او ضرر محرم دارد، فان کنتم مرضی فلم تجدوا ماءا یعنی فلم تقدروا علی الوضوء، یعنی حرام بود بر شما وضوء در حال بیماری و این در مورد اضرار محرم است، ولذا آقای خوئی و نائینی فرموده اند این آیه شامل مریضی که وضوء برای او ضرر غیر محرم داشته باشد نمی شود چون او قادر بر وضوء است.

ولی این به نظر ما درست نیست، فلم تجدوا ماءا قید علی سفر است، می گوید اگر مریض بودید یا در سفر بودید آب پیدا نکردید، عرفی نیست که بگوئیم اگر مریض بودید و آب پیدا نکردید، ولذا ان کنتم مرضی مطلق است که و ان کنتم مرضی فتیمموا، قید ندارد، ولذا معتقدیم مریضی که یضر به الوضوء ولو ضررا غیرَ محرّمٍ طبق این آیه شریفه بدون احتیاج به لاضرر متعین است بر او تیمم و اگر وضوء بگیرد وضوءش باطل است.

بقیه مطالب ان شاء الله فردا.